بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 8 آذر 1393.

بحث در مورد بیع بعضٍ من جملهٍ متساوی الاجزاء بود. مرحوم شیخ این بحث را که عنوان می کنند در دو مقام بحث را دنبال می کنند. یک مقام در مقام تصویر اقسام این بیع ثبوتا هست. که آیا ثبوتا این اقسام اشکالی دارد یا خیر. یک بحث دیگر مقام اثبات که اثباتا به کدام یک از این اقسام باید حمل شود. در مقام اولی ایشان سه قسم ذکر می کنند. یکی اینکه مبیع ما کسر مشاع باشد. خب ما این قسم را در موردش بحث کردیم. کلام مرحوم آقای خوئی را در حقیقت اشاعه عرض کردیم و به نظرمان رسید که این کلام، کلام درستی است با آن توضیحاتی که در موردشان دادیم.

من یک نگاهی کردم دیدم در مصباح الفقاهه هم همان بحث هایی که در دراسات هست در مصباح الفقاهه هم هست. ولی دقیق تمام ریزه کاری هایش را ندیدم ولی کلیتش همان بحث ها بود و با همان نکاتی که در دراسات هست و مطلب، مطلب تامی هست با توضیحاتی که در موردش عرض کردیم. قسم دومی که مرحوم شیخ ذکر می کند جایی که مبیع فرد منتشر باشد یا فرد مردد باشد. مبیع فرد است و کلی نیست. ولی فرد معین نیست فرد مردد است. خب یک سری اشکالاتی در مورد این قسم مطرح می کند که نمی دانم ضرر پیش می آید و چه پیش می آید حالا من آنها را اشکالات اینکه مثلا از جهت شرعا این صحیح است یا نیست آن را نمی خواهم وارد بحثش شوم. یکی از اشکالاتش که معقولیت ثبوتی این قسم است آن را اشاره اش در موردش بکنم. آن این است که مرحوم شیخ می فرماید که یک اشکال اینجا مطرح شده است و آن این است که ملکیت یک اعتباری هست که یک وصفی هست که یک محل می خواهد. یک محل معین می خواهد و فرد مردد اصلا وجود ندارد نه در ذهن و نه در خارج. بنابراین نمی تواند متعلق ملکیت باشد. بعد مرحوم شیخ اینجور پاسخ می فرمایند که ملکیت یک امر اعتباری است و مانعی ندارد امر اعتباری به فرد معین تعلق گرفته باشد. به فرد مردد معنا ندارد که ایشان می فرماید چون ملکیت امری است اعتباری بنابراین مانعی ندارد که به فردی که معین نیست تعلق بگیرد. خب اینجا یک سری بحث های مفصلی هست در مورد اینکه اصلا فرد مردد وجود دارد یا خیر. من چکیده ای از این بحث ها را که در جای خودش مفصل بحث کردیم عرض می کنم و وارد تفصیلش نمی شوم. آن این است که برای فرد مردد یک نحوه وجودی می شود تصویر کرد. حالا نحوه آن تصویر را هم عرض می کنم که به چه نحو باید برایش تصویر کرد. اولا حتی اوصاف حقیقیه ای مثل علم می تواند به فرد مردد تعلق گیرد. علم لازم نیست متعلقش یک شیء معین باشد. حالا با البته توضیحاتی که در مورد این نحوه تعلق علم یک توضیح اجمالی عرض کنم. ما گاهی اوقات می گوییم که جاء رجلٌ. یک رجل معینی آمده است و ما از آن آمدن آن رجل خبر می دهیم می گوییم جاء رجلٌ. البته ما از خصوصیات فردی آن فرد خبر نمی دهیم. اینجور نیس که اگر آن رجل زید باشد ما از آن خصوصیت زیدیتش هم خبر داده باشیم. آن ویژگی های مفرده این فرد که در عالم وجود با آن ویژگی ها از افراد دیگر ممتاز شده است، این ویژگی ها در مخبرٌ عنه ما داخل نیست. ولی به هر حال از چیزی خبر داده ایم که آن یک نوع وجود خارجی دارد. و آن وجود خارجی با تشخص و تعین و فردیت همراه است. این یک جور. یک موقعی ما می گوییم جئنی برجلٍ. این رجل یک مفهوم کلی است. به طوری که اگر حتی من امتثال هم نکنم و فردی را نیاورم، این جئنی برجلٍ تحقق دارد. مقوم جئنی برجل فرد خارجی امتثال شود تا جئنی برجل تحقق داشته باشد. ممکن است اصلا جئنی برجل امتثال هم نشده باشد. حالا حتی بعد از این هم که امتثال هم که بشود من زید را مثلا بیاورم یا عمرو را بیاورم. اینجور نیست که آوردن زید یا آوردن عمرو اینجور نیست که جئنی برجل به آن زید تعلق گیرد یا به آن عمرو تعلق گیرد نه. آن وجود خارجی که محقق این امتثال جئنی برجل هست دخالتی در نحوه تعلق طلب به رجل ندارد. نحوه تعلق در سر جای خودش هست. به یک مفهوم کلی که موجود نشده است در خارج تعلق گرفته است. به خلاف جاء رجلٌ. جاء رجل به یک فردی که در خارج موجود شده است و قهرا از یک تعینی برخوردار است تعلق گرفته است. هر چند ما از آن تعین و خصوصیاتش حکایت نمی کنیم. ولی به هر حال فردی هست که موجود در خارج هست. و در فرض وجود آن رجل موجود فی الخارج یکی از افراد موجود در خارج آن افراد، به وصف جاء متصف شده اند. حالا جایی که من علم اجمالی دارم که مثلا یکی از مرد ها حالا علم اجمالی مشخص تر عرض کنیم. زید یا عمرو. زید یا عمرو آمده اند. این علم اجمالی به چه تعلق گرفت است؟ این متعلق علم اجمالی آیا مثل جئنی برجل هست یا مثل جاء رجلٌ هست؟ در جایی که قطعا وقتی من می گویم که من می دانم یک کسی مثلا اناء شرقی یا اناء غربی یکی شان نجس هست. اناء شرقی یا اناء غربی یکی شان نجس هست اینجا به یک ا مر کلی که صلاحیت انطباق داشته باشد بر زید و عمرو، اینجور نیست. ببینید مثال جئنی برجل اگر من زید را آوردم، مصداق جئنی برجل زید می شود. اگر عمرو را آوردم مصداقش عمرو می شود. البته من از خصوصیات آن فرد حکایت نمی کردم ولی به هر حال یک مفهوم کلی هست که صلاحیت انطباق دارد بر تک تک افراد. می تواند زید باشد یا عمرو باشد. بالفعل صلاحیت انطباق دارد. ولی اگر من گفتم مثلا زید یا عمرو یکی شان مثلا نجس هستند. حالا این مثال را اینجوری در نظر بگیرید که اگر واقعا هر دو نجس بودند، متعلق علم من چیست؟ هر دو است متعلقش؟ من به این مقدار که علم نداشتم. بلکه اگر یکی از اینها هم علم به نجاستشان بعدا به نحو تفصیل پیدا کنم من علم به نجاست آن شیخ بخصوصه که نداشته ام. اینجور نبوده است که علم قبلی من یک واقعیتی داشته است و از آن واقعیت پرده برداشته شده است. من به نجاست یکی از آن دو تا به نحو مانعه الخلو علم داشتم. بیشتر از این علم نداشتم. می دانم یکی از این دوتا. حالا این مرحوم نائینی اینها علم اجمالی را اینها می گویند که متعلقش تعلق گرفته است به کلی بین این دوتا. بحث این هست که کلی صلاحیت انطباق دارد بر هر دو فرد. یعنی فرض کنید که جئنی برجلٍ، زید را من انطباق کردم بر او حتما منطبق می شود. عمرو را تطبیق دادم بر او منطبق می شود. ولی اگر من گفتم که یکی از این دو تا نجس است. از یکی از آنها اجتناب کردم. ممکن است این آن نجس واقعی نباشد. من می دانم آن که متعلق علم من هست ممکن است آن نجس واقعی نباشد. و همین کاشف از این است که فرق است بین متعلق طلب و متعلق علم اجمالی در اینجاها. بالوجدان.

سوال: ایشان گفته است که کلی یا گفته است عنوان احدهما؟

پاسخ: ایشان می گوید که عنوان احدهما یک عنوان کلی هست که با امتثال هر یک از آنها محقق می شود. بحث این است که ما آیا حقیقتش این شکلی است؟ به نحو کلی هست؟ کلی ای که می تواند زید باشد و می تواند عمرو باشد. می تواند یعنی صلاحیت بالفعل انطباق دارد؟ نه اینجور نیست. آن چیزی که من به آن علم دارم احتمال انطباق در آن هست نه صلاحیت بالفعل انطباق. این دو با هم دیگر خلط نشود. من اگر گفتم من می دانم که یکی از زید و عمرو، مثلا یکی از این اناء یا آن اناء نجس است. اگر واقعا اناء زید نجس باشد و آن یکی اناء را اجتناب کرده باشم، آن چیزی را که به آن علم دارم را امتثال نکرده ام. یعنی به یک گونه ای علم تعلق گرفته است، یک مدل علمی هست که من وجدانا می فهمم که امتثال نشده است. رو همین جهت مرحوم آقا ضیاء می گوید که متعلق علم آن واقع خارجی است. و علم اجمالی تعلق می گیرد به واقعیت خارجی

سوال: فرمایش ایشان در علم اجمالی است یا....

پاسخ: در علم اجمالی است. ایشان می گوید که متعلق علم اجمالی علم به واقع تعلق می گیرد.

خب اینجا این اشکال در فرمایش ایشان هم هست که اولا در جایی که واقعیت هر دو شان نجس باشند. به کدامشان متعلق هست؟ می گویید هر دو من به این مقدار علم ندارم. می گویید یکی از این دوتا، کدام یک از این دو تا؟ می گویید فرد مردد در عالم خارج که فرد مردد تحقق ندارد. آن چیزی که در عالم خارج هست، تعینات خارجی است. یعنی معینات است. زید به عنوان یک فرد وجود دارد عمرو وجود دارد. زید یا عمرو در عالم خارج وجود ندارد. البته مفهوم ذهنی به نام زید یا عمرو ما داریم. ولی این مفهوم ذهنی ما به ازایی در خارج به آن معنا ندارد. یعنی در خارج دست بگذاریم که این زید است نه زید یا عمرو است. آن یکی هم دست بگذارید عمرو است نه زید یا عمرو است. پس اگر بگویید که علم اجمالی واقع سرایت می کند به خارج سرایت می کند وجدانا چنین نیست. من تصور می کنم که هیچ یک از این دو مبنا صحیح نیست. تفاوت علم اجمالی و علم تفصیلی در نحوه علم است نه در معلوم. توضیح مطلب اینکه شما علم را به این معنا تصویر می کنید که علم چیزی هست که از آن واقعیت حکایت می کند، حکایتی که هیچ گونه تردید و ابهامی در آن وجود ندارد. حکایت تفصیلی از آن واقعیت خارجی. این تصویر از این جایی هست که علم اجمالی را در نظر نگرفتید و علم تفصیلی را در نظر گرفتید. میگویید که زید عالم است. زید عالم است، زید حکایت می کند از آن زید خارجی. عالم است را هم بر آن بار کردید. می گویید عالم است بر زید خارجی می رود. ولی یک سری در بعضی موارد ما در ارتباط با عالم خارج، نمی توانیم مستقیما آن چیزی که در عالم خارج هست ازش حکایت کنیم. یک سری مفاهیمی ذهن انسان اختراع می کند برای حکایت از عالم خارج. مفاهیمی که متعلقش یک شیء نیست. محکی اش یک شیء نیست. محکی اش به نحو، شما ببینید شما فلش را در نظر بگیرید. یک موقعی یک فلش در نظر می گیرید یک فلش بین عنوان و معنون در نظر بگیرید. بین صورت ذهنیه و صورت خارجیه در نظر بگیرید. این فلش گاهی اوقات رابطه ای هست بین این صورت ذهنیه و یک واقعیت خارجی معین. یک موقعی این فلش ما رابطه ای است بین یک صورت ذهنیه و دو واقعیت خارجیه. ما می خواهیم ادعایمان این است که یک همچین صور ذهنیه ای داریم. و این صور ذهنیه جزو اختراعات عقل است برای حکایت از آن واقعیت هایی که از نحوه آن واقعیت ها را عقل انسان نمی تواند به نحو تفصیلی از آن پردا ردارد. می گویید زید یا عمر، عالم است. هذا الاناء أو ذاک الاناء نجسٌ. این عنوان هذا الاناء أو ذاک الاناء متعلقش چیست؟ یعنی متعلق خارجی اش. پاسخش این است که متعلق خارجی اش هم این اناء هست و هم آن اناء. هر دو اینها متعلق هستند. ولی نه به این نحوی که از هر دو به نحو تفصیلی بخواهد حکایت کند. یک فلشی هست که یک سرش یک مفهوم است و آن طرفش، یعنی به وسیله دو تا فلشی هست که هر دو به یک جا می رسند. یعنی این مفهوم ذهنیه به نحو تردیدی، از دو تا واقعیت خارجی حکایت می کنند و ما یک همچین چیزی داریم. یک مفاهیمی داریم، یک صور ذهنیه ای داریم که از اختراعات ذهن هست در جایی که علم آن نسبت به خارج قصور دارد. مرحوم آقای خوئی در بحث اشاعه تقریبا یک چیزی شبیه این در واقع قائل شده است. اشاعه را، مالک را مجموع من مجموع دو نفر دانسته است نسبت به آن ملک. بعد صحبت سر این هست که هر یک از اینها، نسبت به آن شیء یک ملکیت ناقصه برایش تصویر می شود. می گوید این و این، آن شیء خارجی را مالک هستند. یعنی این دو نفر را، یک رابطه ای هست که یک طرفش دو نفر هستند، ملکیت را یک رابطه ای قرار داده است که مالکش مجموع شریکین هستند و مملوکش یک شیء است. بعد می گویند اگر ما بخواهیم این مالکیت استقلالی را که طرفش دو نفر هستند به صورت طرفی که مجموع هست نسبت به تک تک بخواهیم بسنجیم یک ملکیت ناقصه، یک اعتبار جدیدی به نم ملکیت ناقصه اینجا ناشی می شود. یعنی این ملکیت دو سنخ ملکیت داریم. یک ملکیت تامه داریم و یک ملکیت ناقصه داریم. اگر ملکیت را اینجا ملکیت تامه در نظر بگیریم، مالک ما این مجموع من حیث المجموع است. و مملوک ما این شیء است. اگر ملکیت را ملکیت ناقصه بخواهیم در نظر بگیریم اشکالی ندارد. این زید و عمرو ای که شریک هستند. زید مالک این شیء هست ولی ملکیتا ناقصه. عمرو هم مالک این شیء هست ولی ملکیتا ناقصه. اجتماع مالکین بر مملوک واحد اگر ملکیتش، ملکیت استقلالی تامه باشد اشکال دارد. و الا مانعی ندارد که دو مالک نسبت به یک مملوک ملکیت داشته باشند ولی بالملکیت الناقصه بالملکیت الناقصه. ما هم همچین تصویری را در نظر بگیرید، البته آنجا رابطه بین مالکیت و مملوکیت هر دو اش در عالم خارج به یک معنا لحاظ می شود. هر چند این یک اعتبار عقلی است ولی طرف اعتبار آن واقعیت خارجی است. یک ملکی وجود دارد دو نفر وجود دارند عقل یک رابطه ای بین اینها ایجاد می کند. آن رابطه اعتباری است. ولی طرفین رابطه در عالم خارج وجود دارد. در بحث علم اجمالی آن ادعایی که ما داریم این است که علم اجمالی یک رابطه ای است بین من عالم و آن دو شیء. آن هم باز یک نوع رابطه بین یک وجود خارجی است با دو شیء. ولی این رابطه ای که بین من عالم و آن دو شیء خارج هست این یک رابطه اعتباری نیست. رابطه ای نیست که من اعتبار کرده باشم. حقیقی است. من می توانم با آن دو شیء یک رابطه ای داشته باشم، رابطه تردیدیه. یعنی ما دو سنخ علم داریم. یعنی تفاوت بین علم اجمالی و علم تفصیلی در نفس علم است نه در معلوم. علمی که در علم اجمالی هست، با علمی که در علم تفصیلی هست متفاوت است. علم تفصیلی محکی معین دارد. علم اجمالی دو محکیه است و از هر یک از محکی ها به نحو اشاره تردیدیه حکایت می کند. شما همان در ذهنتان مفهوم فلشی که قرار می گیرد را در نظر بگیرید. دو تا فلشی را که به هم دیگر چسبیده اند و یک طرفشان یعنی یک سر فلش به هم چسبیده اند، دو طرف جدا شده است را در نظر بگیرید. یک طرف فلش آن مفهوم ذهنی انسان هست و دو تا فلش از این یک نقطه واحد خارج می شود. یکی به طرف این شیء و یکی اش به طرف این شیء. یک همچین مفاهیمی ذهن انسان می تواند خلق کند و مانعی هم ن دارد. این حالا اجمال آن ادعایی که ما در بحث علم اجمالی داریم. بحث این است که ما آیا در بحث ملکیت فرد مردد، یک همچین تصویری می توانیم ارائه دهیم؟ چون اگر ما فرد مردد را بخواهیم به کلی برگردانیم خب داخل در اقسام دیگر می شود. ما می خواهیم اینجا یک ملکیتی در نظر بگیریم، یک رابطه ای باشد که در واقع من مالک نسبت به دو تا ملک رابطه داشته باشم. در اشاعه مالک دو تا بود. دو تا مالک بودند نسبت به آن مملوک هر دو حق داشتند. که البته آقای خوئی می فرمود که این حقی که اینها دارند، به نحو حق ناقص است. یک مفهومی به نام ملکیت ناقصه داریم اگر بخواهیم ملکیت تامه را در نظر بگیریم این مجموع من حیث المجموع را باید مرتبط کنیم با آن مملوک ولی اگر تک تک شریکین را در نظر بگیریم، این تک تک شریکین ملکیتشان نسبت به این مملوک، ملکیت ناقصه است. و اجتماع مالکین ناقصین بر مملوک واحد اشکالی ندارد. خب این یک جور. ولی یک موقعی هست که من مالک یکی هستم. مملوک مردد است. من نسبت به این یا نسبت به این ملکیت، آیا یک اعتبار عقلایی برای مملوکیت وجود دارد؟ که متعلق این اعتبار، احدهما باشد؟ عرض کردیم که ما در واقع در باب علم متعلق را احدهما نمی گیریم. تفاوت را در نفس علم می دانستیم. و الا آن احدهما وجود خارجی ندارد. و متعلق علم ما آن به خارج ما علم داریم. علم داریم که در عالم خارج مثلا اناء نجس است. نجاست وصف خارجی اناء است. وصف ذهنی اناء که نیست. یا فرض کنید حالا نجاست که خودش یک امر اعتباری است مثال های واضح تر را می گوییم مثلا زید شجاع است. زید یا عمرو شجاع است. من می دانم که یکی از این دو نفر شجاع هستند. شجاعت یک وصف خارجی حقیقی است. حالا آن که دیگر خیلی واضح تر، من نجاست را یک کمی آن مثال ها را می زنیم برای اینکه با احکام شرعی نزدیک تر شود. و الا حالا یک اوصاف کاملا حقیقی را. من علم دارم که زید یا عمرو شجاع هستند. یک نفر آمده است من را نجات داده است نمی دانم آن نفر زید است یا عمرو است. من می دانم زید یا عمرو شجاع هستند. اینجا شجاعت متعلق علم من هست. شجاعت چه کسی؟ شجاعت زید به تنهایی نه، شجاعت عمرو نه، شجاعت جامع اینها که قابلیت بالفعل انطباق بر زید دارد و قابلیت بالفعل انطباق بر عمرو دارد نه آن هم نیست. بلکه شجاعت احدهما به نحوی که این احدهما به نحو تردیدی بر زید و به نحو تردیدی و احتمالی بر عمرو قابلیت انطباق دارد. یعنی خود این در ذات علم ما یک نوع تردید و ابهامی وجود دارد. خب سوال این است که آیا یک همچین تصویری در بحث حالا قبل از اینکه این مطلب را هم بگویم آن فرد مرددی که عرض کردم اثرات دارد در خیلی از جاها هم اثرات دارد. در شرق، در استصحاب فرد مردد بحث هایش اثر دارد که نمی خواهم وارد آن بحث هایش بشوم. تصویر ثبوتی فرد مردد را که علم می تواند به فرد، با آن توضیحی که عرض کردم در واقع، نحوه علم مردد می شود نه متعلق العلم. به نظر ما این علم هست که مردد است نه متعلق العلم. حالا با آن توضیحی که هست آن در بحث های استصحاب فرد مردد و امثال اینها اثراتی دارد حالا آنها باشد یک بحث های خاصی دارد که نمی خواهم وارد آن بحث ها بشوم و آنجاها باید به آن پرداخته شود و حتی در خود علم اجمالی هم این تحلیل نتایج خاصی را به دنبال دارد که در مقام پرداختن به آنها نیستم. من فقط اصل آن فکر را خواستم مطلح کنم. ببینیم آیا در بحث ملکیت، ما یک همچین تصویری می توانیم تصویر کنیم که نفس ملکیت به نحوی باشد که من مالک نسبت به احد الفردین یعنی عقلاء اعتباری برای ملکیت کنند به گونه ای ملکیت را اعتبار کنند که مملوک من یک شیء نباشد. هر دو شیء باشد ولی به نحو تردیدی. همان جوری که در بحث علم یک همچین تصویر حقیقی وجود داشت در بحث ملکیت یک همچین تصویری، من هنو زبه این نتیجه نرسیده ام که یک امر عقلایی باشد. اشکالی ندارد نه اینکه اشکال ثبوتی داشته باشد. من هنوز یک مثال روشنی که بگوییم عقلاء آن را به این شکل تصویر می کنند هنوز به ذهنم نرسیده است. حالا بعضی مثال ها را عرض کنم. اینها را حالا داشته باشید چون این مثال های شرعی را گونه های دیگری هم چون می شود تصویر کرد ولی ممکن است کسی اینها را مثال های این بداند. یک بحثی هست خب در روایات ما هم وارد شده است. کسی که کافر بوده است و هشت تا زن داشته است. بعدا مسلمان می شود می گویند که اختیار دارد چهار تا از آنها را انتخاب کند به عنوان زن خودش و چهار تا از آنها از زنیت خودش خارج می شود. بحث این است که در این فاصله مسلمان شدن و اختیار، زن ها کدامشان زن این هستند؟ زوجیت تعلق به چی گرفته است؟ آیا تعلق به چهار تا از هشت تا به نحو فرد مردد گرفته است یا به نحو کلی، حالا در تعبیرات حاج آقا اینها را همه به نحو کلی فی المعین تصویر کرده اند. در نکاح این بحثش هست. ممکن است شخصی بگوید که نه، این از باب کلی فی المعین نیست از باب فرد مردد است. حالا این بحث را داشته باشید چون ما حقیقت کلی فی المعین و حقیقت این فرد مردد را یک مقداری بیشتر توضیح بدهیم در اینکه آنجا آن حقیقتش را به چه شکل تصویر کنیم این دخالت دارد. این یک مثال. یک مثال دیگری که می گوید که اگر کسی بگوید که اول ما املکه فهو حرٌ. یک همچین نذری کرده است و مرادش هم یک فرد بوده است که آزاد شود. خب حالا آن طرف پدرش از دنیا می رود و در آن واحد دو تا ابدش منتقل می شود به این. حالا کدامشان مالک هست؟ خب چون یکی را می خواسته آزاد کند در روایت هست که اختیار دارد یا قرعه بزند که هر کدام قرعه افتاد آن از ملکیت خارج می شود و حر باشد. صحبت سر این است که قبل از اینکه قرعه را بزند، در آن حد فاصل چه حکمی دارد. یک سری مثال های اینجوری در شرع هست که به وسیله قرعه و به وسیله اختیار طرف تعیین می شود. بحث این است که قبل از تعیین نحوه تعلق آن اعتبار، حالا اعتبار حریت یا رقّیت هر دو طرف قضیه. حالا آن حریت را که مثلا شما رقیت را در نظر بگیرید. لازمه اینکه اول ما املکه حرٌ این است که من ملکیتم یک ملکیت خاص باشد. این ملکیت به کدام تعلق گرفته است؟ به این، به آن، این را یک مقداری باید تأمل کرد. این مثال ها را می خواهم بگویم چون بعدا در تحلیل هایی که ما در کلی فی المعین ارائه می دهیم این مثال ها دخالت دارد. خب حالا این بحث ها را تأمل بفرمایید. ببینید در ذیل این بحث که مرحوم شیخ دارند آقایان معمولا این بحث ها را طرح می کنند. مرحوم آقا شیخ حسین این بحث را دارد مرحوم نائینی بحث هایی دارد. من وارد تمام ریزه کاری های آن بحث ها نمی شوم ولی سعی می کنم از بعضی از نکاتی که فکر می کنم بشود در این فرصت کوتاه که ما قرار است به این بحث بپردازیم به آن توجه کرد هم چیز نمی شود. شما ملاحظه بفرمایید بحث های مرحوم نائینی اینجا، در این چیزی که آن آقای تعلیقات بر مکاسبی که آن آقای طهوری تنظیم کرده است، آن حواشی مختلف مرحوم نائینی و مرحوم آقا شیخ محمد حسین و به خصوص این د تا حاشیه در این بحث خیلی مفید هست. حاشیه مرحوم آقا شیخ محمد حسین و حاشیه مرحوم نائینی در این بحث خیلی سودمند هست حالا ما یک صحبتی در مورد حقیقت، مرحوم آقا شیخ محمد حسین و اینها اصلا اصل فرد مردد را می گویند که به هیچ چیزی تعلق نمی تواند بگیرد نه فرق دارد و امثال اینها ما آن ها را قبول نداریم به آن نحوی که، و ایشان علم اجمالی را هم به یک گونه یگری، اصلا در واقع علم کلی اینها می دانند. مرحوم نائینی هم به آن شکل می دانند.

سوال: ....

پاسخ: اینها می گویند که اصلا مشکل ثبوتی دارد عقلا امکان ندارد و امثال اینها در حالی که وجدانا ما یک مفاهیمی داریم که مفاهیم تردیدیه هست و اینها یک چیزی از وراء آن تحلیل عقلی اش وجدانا وجودش را ما درک می کنیم که یک سری مفاهیمی به این شکل وجود دارد. حالا ما با تعبیر علم اینکه تفاوت در علم است نه تفاوت در معلوم هست و امثال آنها از آن یاد می کنیم. یک تفاوت های بین آن عرض ما و فرمایشات این بزرگان وجود دارد من وارد تفصیل آن بحث های آن بزرگان نمی شوم در بحث بعدی چون از جهت مبانی تفاوتی ندارد یعنی کلی فی المعین فرمایشات این بزرگان خیلی مؤثرتر هست. این است که در بحث تحلیل کلی فی المعین فرمایشات مرحوم آقا شیخ محمد حسین و فرمایشات مرحوم نائینی و فرمایش مرحوم آقای شیخ هم که در موردش صحبت کردم و بعد در موردش بیشتر صحبت می کنم، مرحوم آقای اراکی عرض کنم هی من مرحوم آقای شیخ عرض می کنم به خاطر اینکه احتمالا باید حرفهای آقای اراکی هم مأخوذ از ایشان باشد. حالا فرمایش آقای اراکی اخذ کنیم. حالا در مورد اینها صحبت می کنیم که ببینیم حقیقت این ها را به شکل باید، ثبوتا بدانیم و بعد یک مرحله بعدی هست حالا با توجه به آن تحلیل ثبوتی، اثباتا به چه نحو باید وجود داشته باشد که بعد بیاییم تطبیق کنیم به...

سوال:...

پاسخ: نه من به نظرم نه عقلائا ثابت نیست و اثباتا هم اصلا ظهور ندارد. نه در اینکه اثباتا ظهور ندارد فکر می کنم که یبک چیز روشنی باشد که اینها اثباتا به این شکل نیست. حالا ادامه این بحث را ببینیم به چه شکل است.

سوال: ...

پاسخ: مرحوم نائینی می گویند که علم اجمالی به کلی تعلق گرفته است. به طبیعت به نحو کلی. و خب ما عرضمان این بود و روی همین جهت ایشان می گویند که اگر شما هر یک از این دو فرد را آوردید به آن مقداری که علم تعلق گرفته است امتثال کرده اید. ما می گوییم که وجدانا چنین نیست.

سوال: تصریح می کند؟

پاسخ: تصریح می کند می گوید که لازمه این مطلب این هست که موافقت قطعیه لازم نباشد، موافقت احتمالیه کافی باشد. اصلا نتیجه گیری که می کند همین است. در حالی که وجدانا چنین نیست. آقای صدر هم عقیده شان همین است. آقای صدر هم متعلق علم را کلی می دانند می گویند که هر یک از این دو فرد را بیاورید امتثال کرده اید. در حالی که وجدانا آن چیزی که متعلق ما است حالا هر جور یتعلیل میخواهید کنید. چیزی که هست به نحوی نیست که با هر کدام بشود امتثال کرد. یعنی اگر ما از فرمایش عرضی که خودمان داریم رفعیت کنیم فرمایش مرحوم آقا ضیاء به واقع نزدیکتر است تا فرمایشی که مرحوم آقای خوئی و امثال اینها مطرح می کنند. اما آنها می گویند که به واقع تعلق می گیرد آقا ضیا می گوید. می گوید که کأنه یک واقعی هست که مشروب به واقع به اصطلاح گرد گرفته. ایشان تعبیر می کند اگر واقعیت مشخص شود ما می فهمیم که این معلوم ما همان واقع بوده است. این هم وجدانا چنین نیست. اینجور نیست که وقتی ما به واقع برسیم معلوم ما مساوی، معلوم ما زیاد می شود. وجدانا اینجور نیست که اگر من بفهمم که علم من آن چیزی که نجس است زید است. من بفهمم که علم من از اول به نجاست این زید تعلق گرفته است نه. علم من به او طرف تعلق نگرفته است این وجدانا این شکلی است که به واقع. مرحوم آقای صدر و اینها در واقع اشکالاتی که به کلام مرحوم آقا ضیاء هست آنها متعرض می شوند اشکالات واضحی هست که وقتی هر دو اینها به اصطلاح آن واقع خارجی هر دو اش متصف به آن وصف باشد چه کار می کنید و امثال اینها، اینها همین جور هم هست اشکالات به آن مبنا وارد است ولی به خودشان به آن مطلب واضح تر وارد می شود.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و ال محمد